

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، شماره ۳۰

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۱۴۱-۱۷۰

بازشناسی معانی واژه‌های «مخلط»، «مختلط»، «تخلیط» و سایر مشتقات ریشه «خلط» در کتب رجالی متقدم شیعه

مجتبی مصلحی*

علی اکبر کلانتری**

چکیده

یکی از راه‌های تشخیص حدیث صحیح از ضعیف، آگاهی از احوال و اوصاف راویان سلسله اسانید روایات است. این آگاهی از طریق مراجعه به کتاب‌های رجال میسر می‌گردد. باید توجه داشت که علمای رجال متقدم شیعه در مقام معرفی اشخاص، گاه الفاظی را استعمال کرده‌اند که مدلول و مفهوم بعضی از آن‌ها برای علمای معاصر به روشنی معلوم نیست. از آنجاکه توثیق و تضعیف راویان، با اطلاع از مدلول درست این الفاظ امکان‌پذیر است، ضرورت دارد مدلول آن‌ها بررسی و واکاوی شود. از جمله این الفاظ «مخلط»، «مختلط»، «تخلیط» و سایر مشتقات ریشه «خلط» است. در پژوهش حاضر، این الفاظ و اصطلاحات از هم تفکیک و سپس به روش توصیفی تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای، تمام مصادیق این اصطلاحات مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه‌ای که حاصل آمد، این بود که این الفاظ، برخلاف نظر سایر درایه‌نگاران متأخر، هم‌معنا نیستند؛ بلکه هریک از این‌ها، بسته به معانی لغوی‌شان، معنای متفاوتی با دیگری دارد.

کلیدواژه‌ها: کتب رجالی متقدم، مخلط، مختلط، تخلیط، خلط.

* دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول) / mojtaba.moslehi.lar44@gmail.com

** دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران / aak1341@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۹

۱. مقدمه

مسلمانان در طول تاریخ برای حدیث به‌عنوان کلام حمایتگر سنت معصومان (علیهم‌السلام) (شیخ بهایی، ۱۳۸۲ش: ۵۳۴)، اهمیت ویژه‌ای قائل بوده و همواره سعی بر شناخت احادیث از حیث صحت و سقم آن داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که علما برای تشخیص و تمیز احادیث صحیح از ضعیف، از آن بهره می‌برند، شناخت اوصاف و احوال راویان آن حدیث است؛ به این بیان که اگر راویان حدیث دارای اوصاف و ویژگی‌هایی باشند که موجب پذیرش سخنانشان شود (مانند عدالت، وثاقت، راستگویی و...) قرینه‌ای بر صحت آن حدیث است و اگر متصف به صفاتی باشند که باعث عدم پذیرش کلامشان شود (مانند فسق، کذب و...)، قرینه‌ای بر ضعف آن حدیث است. متکفل این امر دانش رجال است؛ دانشی که از اوصاف و احوال راویان، از آن جهت که موجب پذیرش یا عدم پذیرش سخن آنان شود، بحث می‌کند (سبحانی، ۱۴۳۶ق: ۱۱).

سابقه این علم در میان شیعیان، به عصر حضور ائمه اطهار (علیهم‌السلام) برمی‌گردد (عبید، ۱۴۲۵ق: ۳۲). یاران و اصحاب امامان (علیهم‌السلام) در دوره حضور ائمه (علیهم‌السلام) اقدام به تألیف رساله‌ها و کتاب‌هایی در این زمینه کردند (نک: نمازی شاهرودی، ۱۴۲۶ق: ج ۱، ۷۳-۷۵). تألیف کتب رجالی پس از عصر غیبت نیز همچنان ادامه داشت، تا قرن چهارم و پنجم، این کتاب‌ها دست‌مایه تألیف جوامع و اصول اولیه رجالی قرار گرفتند. نویسندگان کتب رجالی متقدم، برای معرفی و شناساندن افراد واقع در زنجیره اسانید، اصطلاحات و الفاظی را که بیانگر جرح یا تعدیل آنان است به کار برده‌اند. شناخت مدلول درست و دقیق این عبارات و اصطلاحات است که موجب آگاهی از اوصاف و احوال راویان می‌شود. به عبارت دیگر، قبل از اظهار نظر درباره‌ی راوی، باید مفهوم و منظور الفاظ و عبارات قدما کشف شود. هرچند بعضی از الفاظ، مفهوم صریح دارند (مانند کذاب و...)، بعضی از الفاظ و اصطلاحات قدما معنایی آشکار و واضح ندارد و نیاز به توضیح و تبیین دارد. یکی از این اصطلاحات واژه «مخلط» و سایر مشتقات آن است که در کتب رجالی متقدم به اشکال مختلفی همچون «مختلط»، «تخلیط»، «خلط» و... استعمال شده است.

رجال‌شناسان و درایه‌نگاران متأخر شیعه، معانی مختلفی برای این واژه‌ها ذکر کرده و در دلالت آن بر «جرح» و «قدح» و «ذم»^۱ نیز اختلاف دارند. عده‌ای معتقدند که بر قدح راوی دلالت می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۱۲۰) و برخی هم معتقدند که این اصطلاح سبب قدح و طعن نیست (نک: جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۴ق: ۱۵۰).

شایان ذکر است که این اصطلاحات در منابع رجالی اهل سنت تعریف معینی دارد و ایشان این اصطلاحات را به معنای سوء حافظه و فساد عقل و عدم نظم در گفتار به سبب پیری، کوری، سوختن کتب و عواملی از این دست می‌دانند (طحان، ۱۴۲۵ق: ۱۵۵ و ۲۷۸؛ عتر، ۱۴۱۸ق: ۱۳۵) و در مواردی حتی زمان این اختلاط را هم مشخص کرده‌اند (نک: مزی، ۱۴۰۰ق: ج ۱۱، ۹). اهل سنت روایت راویان مختلط قبل از اختلاطشان را می‌پذیرند و روایت پس از اختلاط راوی را مردود می‌شمارند و اگر مشخص نشود که روایت مربوط به قبل از اختلاط راوی است یا نه، توقف می‌کنند (طلحان، ۱۴۲۵ق: ۱۵۵).

در پژوهش حاضر، پس از بررسی مفهوم لغوی «مخلط» و سایر مشتقات آن (مختلط، تخلیط، خلط)، سعی خواهد شد به روش توصیفی تحلیلی، تمام مواردی که این اصطلاحات، در منابع رجالی متقدم شیعه - اختیار معرفة الرجال کشی، رجال ابن‌غضائری، رجال نجاشی^۲، فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ طوسی - آمده، احصا و بررسی و واکاوی شود تا حدود دلالت آن بر جرح و قدح و ذم مشخص شود.

۲-۱. پیشینه تحقیق

درباره پیشینه تحقیق باید گفت که معمولاً در کتب درایه که راجع به اصطلاحات رجالی بحث شده، درباره «مخلط» و «مختلط» و سایر مشتقات آن‌ها نیز مطالبی ذکر شده است؛ مانند کتاب‌های:

- الرعاية في علم الدراية اثر شهید ثانی (م ۹۶۶ق). در این کتاب ذیل عنوان «مَنْ اختَلَطَ وَ خَلَطَ»، دو معنا را برای این اصطلاح ذکر شده است: یکی ضعف و تباهی عقل و دیگری فسق در عقیده و فساد مذهب (تغییر مذهب) (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۲۱۰). در این کتاب، اصطلاحات «مخلط»، «مختلط» و «تخلیط» ذکر نشده است.

- منتهی المقال فی احوال الرجال از محمد بن اسماعیل حائری مازندرانی (م ۲۱۵ق

یا ۱۲۱۶ق). حائری مازندرانی در این کتاب، «مخلط» و «مختلط» را این‌گونه تعریف کرده: «کسی که توجه نمی‌کند از چه کسی روایت می‌کند و بین درست و غلط و بی‌ارزش و باارزش جمع می‌کند» (حائری مازندرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۲۰). در این کتاب، تفکیکی بین «مخلط» و «مختلط» با سایر مشتقات آن‌ها صورت نگرفته و «تخلیط» را نیز به همان معنای «مخلط» دانسته است.

– مقباس الهدایه از عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱ق). مامقانی در این کتاب، همان گفتار حائری مازندرانی را در منتهی المقال تکرار کرده است (مامقانی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ۴۵-۴۶).
– نهاییه الدراییه اثر سید حسن صدر (م ۱۳۵۴ق). صدر معتقد است زمانی که واژه «مخلط» به صورت مطلق استعمال شود، ناظر به عقیده‌ی شخص است و به معنای خلط اعتقاد صحیح با فاسد و فساد مذهب است (صدر، بی تا: ۴۳۶-۴۳۷). در این کتاب نیز تفکیکی بین «مخلط» با سایر مشتقات آن صورت نگرفته است. گذشته از این، سید حسن صدر به جای اینکه برای اثبات مدعای خود شواهدی از کتب رجال نقل کند، به حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام استناد می‌کند^۳ (همان: ۴۳۷).

– سماء المقال فی علم الرجال از ابوالهدی کلباسی (م ۱۳۵۶ق). این کتاب مفصل‌ترین کتابی است که به بررسی این اصطلاح پرداخته است. کلباسی در ذیل عنوان «مخلط»، چهار معنا برای آن ذکر کرده است: الف. آمیختن اعتقاد صحیح با فاسد (کلباسی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۲۸۵)؛ ب. آمیختن روایات غیرقابل پذیرش با روایات دیگر (همان: ۲۸۶)؛ ج. آمیختن اسانید روایات با یکدیگر (همان: ۲۸۷)؛ د. آمیختن مطالب صحیح با غیر صحیح (همان: ۲۸۷). ابوالهدی کلباسی برای معانی‌ای که ذکر کرده، شواهدی از کتب رجال نیز ذکر کرده و این مطلب از مزیت‌های این کتاب است؛ اما در این کتاب نیز تفکیکی بین «مخلط» با سایر مشتقات آن صورت نگرفته است. برای مثال، ابوالهدی کلباسی برای اثبات معنای اول (آمیختن اعتقاد صحیح با فاسد) دو مصداق از کتب رجال به عنوان شواهدی بر مدعای خود نقل می‌کند که در هر دو، واژه «خَلَطَ» استعمال شده نه واژه «مخلط» (همان: ۲۸۵-۲۸۶).

– اصول الحدیث و أحكامه فی علم الدراییه اثر جعفر سبحانی. سبحانی در این کتاب مطلب جدیدی ذکر نکرده و همان مطالبی را که در کتاب منتهی المقال حائری

مازندرانی آمده، به نقل از کتاب *مقباس‌الهدایه* عبدالله مامقانی بیان کرده است (سبحانی، بی‌تا: ۱۷۰).

همچنین شایسته است که به دو مقاله اشاره کنیم که نویسندگان آن‌ها به تناسب موضوع مورد بحث خود، به بررسی اصطلاح «تخلیط» پرداخته‌اند:

الف. مقاله «بررسی تحلیلی تعابیر ناظر بر غلو و تفویض راویان در منابع رجالی شیعه» (قاسم‌پور، ۱۳۹۰ش). در این مقاله برای اصطلاح «تخلیط» معانی مختلفی ذکر شده است؛ مانند: تفسیر باطن از شریعت، اعتقاد نادرست، کسی که در آثارش اعتقاد نادرست آمده باشد (همان: ۸۰-۸۱). همچنین در این مقاله به تقارب معنایی غلو و تخلیط نیز اشاره شده است (همان: ۸۲). در این مقاله به تفاوت‌های معنایی که ممکن است بین «تخلیط» با «مخلط» وجود داشته باشد، توجهی نشده است.

ب. مقاله «معیارهای تضعیف رجالیان متقدم در حوزه حدیث پژوهی راویان» (غلامعلی، ۱۳۹۳ش). در این مقاله، در ذیل معیار ضعف در نگاشته (که یکی از معیارهای تضعیف راویان است)، به بررسی اصطلاح «تخلیط» پرداخته و معنای آن را که در رایه‌نگاران متأخر، برای این اصطلاح ذکر کرده‌اند، بیان نموده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در هیچ‌یک از این منابع، تفکیکی بین صورت‌های مختلف ماده «خلط» صورت نگرفته و به معنای لغوی آن‌ها نیز توجه چندانی نشده است. همچنین در این منابع برای اثبات معنای مورد نظر خود، به ذکر چند مثال بسنده شده است. ما در این پژوهش ابتدا مشتقات ماده «خلط» را که در کتب رجالی متقدم وصف راویان یا روایات قرار گرفته از هم تفکیک کرده، سپس در ذیل هر یک، ضمن توجه به معنای لغوی، تمام مصادیق آن را ذکر، و معنای محتمل را بررسی و کاوش می‌نماییم. این شیوه سبب می‌شود به نتایج تازه دست یابیم؛ لذا این مقاله از این جهات نوآوری دارد. به‌ویژه اینکه پژوهشگران می‌توانند با مطالعه این مقاله با همه صورت‌های ماده «خلط» و مصادیق آن‌ها که در کتب رجالی متقدم استعمال شده و همچنین معنای آن‌ها آشنا شوند.

۲. بررسی مفهوم «مخلط» و سایر مشتقات آن در کتب رجالی متقدم

به نظر می‌رسد برای رسیدن به تعریفی دقیق و جامع، باید عبارات «مخلط»، «مختلط»،

«تخلیط» و «خلط» را از هم تفکیک کرد و آن‌ها را به صورت مصداقی مورد بررسی و تبیین قرار داد؛ چراکه این عبارات گاه وصف راوی قرار گرفته و گاه وصف روایت، و گاه به صورت مطلق آمده و گاه همراه قیدی به کار رفته است. همه این الفاظ از ریشه «خ ل ط» به معنای درآمیختگی چیزی با چیز دیگر (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۴، ۲۱۸) و یا درآمیختگی اجزای یک یا چند چیز آمده (ابن درید، ۱۹۸۸م: ج ۱، ۶۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۹۳)؛ حال چه در هم آمیختن اجسام باشد و چه در هم آمیختن اعراض، مانند آمیختن حق و باطل (عسکری، ۱۴۰۰ق: ۲۹۹). البته معنایی که ذکر شد معنای اصلی این ماده است؛ اما با تغییر اشکال صرفی معانی متفاوتی نیز به خود می‌گیرند که در ذیل بررسی هر واژه، معانی لغوی آن‌ها را نیز بیان می‌کنیم.

۲-۱. مَخْلَط

واژه «مخلط» زمانی که در توصیف شخص به کار رود، می‌توان به دو شکل تلفظ نمود: یکی بر وزن «مَفْعَل» و دیگر به صورت اسم فاعل باب تفعیل (مُخْلَط). اگر این واژه بر وزن «مِفْعَل» باشد، به معنای کسی است که امور را در هم می‌آمیزد (جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۳، ۱۱۲۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۵۴۷). به عبارت دیگر، یعنی کسی که اشیا را در هم می‌آمیزد تا امر را بر شنوندگان و بینندگان ملتبس و مشتبه کند (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۲، ۶۴)؛ اما اگر اسم فاعل باب تفعیل باشد، به معنای کسی است که ثبات عملی ندارد، یعنی گاهی درست رفتار می‌کند و گاهی نادرست (ابن سیده، ۱۴۲۱ق: ج ۶، ۷۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ۴۴۸). همچنین به کسی که به کلام و گفته‌هایش توجه نمی‌کند و هر چیزی را اعم از درست و نادرست بر زبان می‌آورد، مُخْلَط می‌گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۳۲۲). از همین روست که به شخص هذیان‌گو نیز مُخْلَط گفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۴، ۴۳۳، ذیل ریشه فَعَّ).

با توجه به معنای ای که ذکر شد، باید گفت که یکی از تفاوت «مِخْلَط» با «مُخْلَط» در این است که شخص «مِخْلَط» از آنجاکه از روی عمد و غرض، امر را بر شنوندگان و بینندگان مشتبه می‌کند، قطعاً چنین شخصی فاسد و کذاب است؛ اما شخص «مُخْلَط»، هر چند دچار ضعف اخلاقی است، این ویژگی به تنهایی او را دچار فساد و کذب نمی‌کند؛ به همین دلیل واژه «مُخْلَط» برخلاف «مِخْلَط» با الفاظ کذاب و مفسد توصیف

می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود «المُخَلَّطُ المُفْسِدُ» (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق: ج ۱۰، ۱۴۲). یا «المُخَلَّطُ الكَذَّابُ» (همان: ج ۷، ۳۰۶). با توجه به این توضیحات باید دید واژه «مخلط» در منابع رجالی اولیه به چه صورت و در وصف چه اشخاصی استعمال شده است؛ و آیا باید آن را «مِخْلَطُ» تلفظ کرد یا «مُخَلَّطُ»؟

واژه «مخلط» در کتاب‌های اختیار معرفة الرجال، رجال ابن‌غضائری، رجال نجاشی و رجال طوسی، در مجموع در وصف حال شش راوی استعمال شده است؛ ولی در کتاب فهرست شیخ طوسی استعمال نشده است. در ادامه به بررسی این موارد براساس حروف الفبا می‌پردازیم.

۱. سلمة بن صالح الاحمر الواسطی (م ۱۸۰ق): شیخ طوسی در کتاب رجال خود، این شخص را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام قرار داده و درباره او نوشته است: «أصله كُوفِيٌّ مِخْلَطٌ» (طوسی، ۱۴۱۵ق: ۲۱۹)؛ اما غیر از این گفتار، در سایر منابع رجالی شیعه، نامی از این شخص برده نشده (نک: خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۹، ۲۱۶)؛ لذا به نظر می‌رسد این شخص عامی مذهب باشد (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ۲۱۶). آنچه این مطلب را تقویت می‌کند، این است که علمای اهل سنت نیز او را متهم به شیعه بودن نکرده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق: ج ۱۰، ۱۸۸). بنابراین برای شناخت ویژگی‌های سلمة بن صالح باید به منابع اهل سنت رجوع کرد.

دانشمندان اهل سنت سلمة بن صالح را چنین توصیف کرده‌اند: الف. «سَلَمَةُ الْأَحْمَرِ حَدَّثَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ أَحَادِيثَ مُضْطَرَبَةً»^۴ (همان: ۱۸۸)؛ ب. «سَلَمَةُ الْأَحْمَرِ يَحَدِّثُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَحَادِيثَ صِحَاحًا إِلَّا أَنَّهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ مُخْتَلِطٌ الْحَدِيثُ»^۵ (همان: ۱۸۸)؛ ج. «كَثِيرُ الْحَدِيثِ غَيْرَ أَنَّهُ اضْطَرَبَ عَلَيْهِ حِفْظُهُ» (همان: ۱۸۸)؛ د. «لَيْسَ بَيِّنَةً» (همان: ۱۸۸). با توجه به این اوصافی که برای سلمة بن صالح ذکر شد، مشخص می‌شود که علت غیرموثق بودن وی، این است که قدرت ضبط درستی ندارد. بنابراین چنین تعبیری با معنای لغوی «مُخَلَّطُ» که پیش از این گذشت، سازگار است؛ زیرا در این تعبیر، هیچ اشاره‌ای نشده که سلمة بن صالح عمداً احادیث را به وجوه مختلف روایت می‌کرده است. لذا با توجه به این قراین و همچنین در نظر داشتن این مطلب که شیخ طوسی در کتاب رجال خود، گاهی به منابع اهل سنت نیز نظر داشته

(شیری، ۱۳۹۳ش: ج ۱۹، ۵۴۹)، این احتمال تقویت می‌شود که منظور شیخ طوسی، «مُخَلَّط» (کسی که به کلام و گفته‌هایش توجه نمی‌کند و هر چیزی را اعم از درست و نادرست بر زبان می‌آورد) باشد نه «مِخَلَط».

۲. عطاء بن ابی‌ریاح (م ۱۱۴ق یا ۱۱۵ق): شیخ طوسی در کتاب رجال در فصل اسماء من روی عن أمير المؤمنين عليه السلام، از شخصی یاد می‌کند به نام عطاء بن ابی‌ریاح و درباره او می‌نویسد: «عطاء بن ابی‌ریاح، مخلط» (طوسی، ۱۴۱۵ق: ۷۵). البته برخی از رجالیون شیعه نام این شخص را عطاء بن ریاح ثبت کرده‌اند (نک: ابن داود، بی‌تا: ۲۵۸؛ خوبی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۲، ۱۵۸). در منابع رجالی شیعه، چه عطاء بن ابی‌ریاح باشد و چه عطاء بن ریاح، به‌غیر از وصف «مخلط»، ویژگی دیگری برای او ذکر نشده است (خوبی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۲، ۱۵۸)؛ اما در منابع رجالی اهل سنت، عطاء بن ابی‌ریاح از تابعین معروف است و سال وفات او ۱۱۴ق یا ۱۱۵ق ثبت شده است (مزی، ۱۴۰۰ق: ج ۲۰، ۸۵). عطاء هرچند توثیق شده (رازی، ۱۹۵۲م: ج ۶، ۳۳۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۳، ۷۰)، برخی نیز به‌جهت اینکه هر حدیثی را که از هر کس می‌شنیده روایت می‌کرده، مرسلات او را قابل پذیرش ندانسته‌اند (نک: مزی، ۱۴۰۰ق: ج ۲۰، ۸۳) و حتی گزارش شده عطاء در آخر عمر فراموشکار شده است؛ لذا برخی از تابعین مانند قیس بن سعد (م ۱۱۹ق) و ابن جریج (م ۱۵۰ق)، سماع حدیث او را در آن دوران ترک کرده‌اند (فسوی، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ۳۶۴-۳۶۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، تعبیری که در منابع رجالی اهل سنت در مورد عطاء استفاده شده، با معنای لغوی «مُخَلَّط» سازگار است نه «مِخَلَط»، زیرا اولاً ثقه بودن راوی با مُخَلَّط بودن راوی (به معنای لغوی) منافات ندارد (نک: جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۴ق: ۱۹۶)، ولی ثقه بودن با مِخَلَّط بودن راوی (به معنای لغوی) به هیچ عنوان قابل جمع نیست؛ ثانیاً روایت کردن از هر کسی (از جمله از ضعفا) و همچنین فراموشکار شدن عطاء، سبب می‌شود که ایشان، ناخواسته روایات نادرست و غیرقابل پذیرش نیز روایت کنند. با توجه به این شواهد، به نظر می‌رسد مانند مورد پیشین، شیخ طوسی عطاء را «مُخَلَّط» معرفی کرده باشد.

البته از آنجاکه بعضی از علمای شیعه، «مخلط» را به معنای فساد مذهب و کسی که

امام علی را دوست دارد اما از دشمنانش تبری نمی‌جوید، می‌دانند (صدر، بی‌تا: ۴۳۶-۴۳۷؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۴، ۲۴۶). ممکن است تصور شود در این مورد «مخلط» به معنای فساد مذهب است؛ زیرا از طرفی علمای شیعه و سنی عطاء را جزء فقهای عامه دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۷؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۳، ۷۰) و از طرف دیگر شیخ طوسی، عطاء را جزء اصحاب امام علی علیه السلام قرار داده است.

اما این نظر درست نیست؛ زیرا اگر منظور از «مخلط» به این معنا برمی‌گشت، شیخ طوسی باید برای دیگر تابعینی که هم به ائمه اطهار علیهم السلام ارادت داشتند و هم جزء علمای عامه بوده‌اند مانند سعید بن مسیب (م ۹۴ق) (طوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۱۴)، سعید بن جبیر (م ۹۵ق) (همان: ۱۱۴)، طاووس بن کیسان (م ۱۰۴ق) (همان: ۱۱۶) و... نیز این لفظ را به کار می‌برد، در صورتی که چنین نکرده است. گذشته از این، چنین تعریفی برای مخلط با معنی لغوی آن نیز ناسازگار است؛ لذا تا وقتی که قرینه‌ای برای رها کردن معنای لغوی وجود نداشته باشد، عدول از معنای لغوی، خلاف قاعده است.

۳. علی بن احمد العقیقی (زنده در سال ۲۹۸ق): شیخ طوسی در کتاب *رجال*، این شخص را «مخلط» معرفی نموده است (همان: ۴۳۴). در این مورد نیز به نظر می‌رسد منظور «مُخَلَطٌ» به همان معنای لغوی باشد؛ زیرا شیخ طوسی در کتاب *فهرست خود*، علی بن احمد عقیقی را چنین توصیف کرده است: «فِي الْأَحَادِيثِ الْعَقِيقِي مَنْأَكْبَرُ» (طوسی، ۱۴۱۷ق [ب]: ۱۶۲). در این عبارت، فقط بیان شده که در احادیث عقیقی مطالب ناشایست وجود دارد و این مطلب نوعی ذم در احادیث و روایات اوست، نه شخصیت او (نک: جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۲ق: ۱۷۶). بنابراین چنین تعبیری با «مِخْلَطٌ» سازگار نیست؛ زیرا همان‌طور که گذشت، شخص «مِخْلَطٌ» چون از روی عمد مطالب معروف و منکر را باهم درمی‌آمیزد، شایسته قرح و جرح است. همچنین در این مورد، «مخلط» نمی‌تواند به معنای فساد عقیده (صدر، بی‌تا: ۴۳۶-۴۳۷) و یا آمیختن اعتقاد صحیح با فاسد (کلباسی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۲۸۵) باشد؛ چراکه در شیعه بودن علی بن احمد تردیدی وجود ندارد (نک: خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۲، ۲۸۲).

۴. عمر بن عبدالعزیز بصری (م قرن ۳): عمر بن عبدالعزیز از روایان شیعه محسوب می‌شود و لقب او زُحَل است (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۸، ۲۰۶). نجاشی در کتاب خود

این شخص را چنین معرفی کرده: «عربی بصری مخلط» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۸۴). در این مورد نیز منظور، «مُخَلِّط» به معنای لغوی است؛ زیرا در کتاب *اختیار معرفة الرجال* در وصف حال عمر بن عبدالعزیز آمده است: «یروی المُنَاكِرَ وَ کَیْسَ بَغَالٍ» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۴۵۱)؛ لذا مانند مورد قبل چنین تعبیری با «مُخَلِّط» سازگار است که به جنبه روایی شخص توجه دارد. بنابراین عمر بن عبدالعزیز از آن جهت که روایات غیرقابل پذیرش و منکر نیز دارد، با عنوان «مُخَلِّط» توصیف شده است.

۵. محمد بن جعفر بن بَطَّه (م قرن ۴): محمد بن جعفر از محدثان شیعی است که به کثرت فضل و دانش و ادب شهرت دارد (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۷۲). البته ایشان به سهل‌انگاری در نقل حدیث نیز متهم است (همان: ۳۷۳). همچنین در کتاب *رجال نجاشی* از قول ابن‌الولید (م ۳۴۳ق) در ترجمه ابن‌بطه چنین آمده است: «كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بَطَّةٍ ضَعِيفًا مُخَلِّطًا فِيمَا يَسْنِدُهُ» (همان: ۳۷۳). در این مورد ابن‌بطه از جهت اسناد دادن روایات «مخلط» دانسته شده است. و منظور این است که ابن‌بطه اسناد روایات را نادرست بیان می‌کند. آنچه مؤید این معناست این است که نجاشی در توصیفی از او می‌نویسد: «يَعْلَقُ الْأَسَانِيدَ بِالْإِجَازَاتِ» (همان: ۳۷۳). بنابراین از آنجاکه ابن‌بطه بعضاً در نقل اسناد روایات اشتباه می‌کرده و این اشتباهات عمدی نبوده، مُخَلِّط دانسته شده است.

۶. یحیی بن ابی‌القاسم ابوبصیر اسدی (م ۱۵۰ق): در کتاب *اختیار معرفة الرجال* در گفتاری از عیاشی (م ۳۲۰ق) چنین نقل شده: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ هَذَا هَلْ كَانَ مُتَّهَمًا بِالْغُلُوِّ فَقَالَ أَمَّا الْغُلُوُّ فَلَا، وَ لَكِنْ كَانَ مُخَلِّطًا»^۶ (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۴۷۶). محمد بن مسعود (عیاشی) گفت از علی بن حسن بن فضال درباره ابوبصیر پرسیدم که آیا او متهم به غلو است؟ او (ابن‌فضال) پاسخ داد: نه، متهم به غلو نیست، ولی مخلط است. همچنین درباره ابوبصیر اسدی در کتاب *رجال ابن‌غضائری* نیز این گفتار نقل شده با این تفاوت که در این کتاب به صورت مجهول از علی بن حسن بن فضال این گفتار نقل شده است^۷ (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲ق: ۱۲۰). البته این گفتار در کتاب *اختیار معرفة الرجال* در ذیل عنوان ابوبصیر لیث بن بختری (م: نیمه نخست قرن ۲) نیز بدین صورت تکرار شده است: «مُحَمَّدُ بْنُ

مَسْعُودٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ فَقَالَ اسْمُهُ يَحْيَى بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، فَقَالَ، ابوبصير كَانَ يَكْنَى أَبَا مُحَمَّدٍ وَكَانَ مَوْلَى لَبْنِي أُسْدٍ وَكَانَ مَكْفُوفًا، فَسَأَلْتُهُ هَلْ يَتَّهَمُ بِالْغُلُوِّ فَقَالَ أَمَّا الْغُلُوُّ فَلَا، لَمْ يَتَّهَمْ وَ لَكِنْ كَانَ مَخْلَطًا (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۷۳).

اما باید توجه داشت که اشتباهاً این گفتار در ذیل عنوان ابوبصیر لیث بن بختری آمده و لیث بن بختری به «مخلط» وصف نشده و همان‌طور که از صدر این گفتار پیداست، این مطلب مربوط به یحیی بن ابوالقاسم (ابوبصیر اسدی) است نه لیث بن بختری (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۸، ۶۲۸).

اما در این مورد نیز به نظر می‌رسد منظور، «مُخْلَطٌ» به معنای لغوی است؛ زیرا ابوبصیر اسدی نزد رجالیون توثیق شده^۱ (خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۱، ۸۹) و حتی خود نویسنده کتاب *اختیار معرفة الرجال*، او را جزء اصحاب اجماع دانسته است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۲۳۸). بنابراین بعید است در این مورد معنای «مُخْلَطٌ» (کسی که گفتار را درهم می‌آمیزد تا امر را بر شنوندگان مشتبه کند) مراد باشد؛ زیرا چنین تعبیری موجب ضعف راوی می‌شود و این امر با شخصیت برجسته ابوبصیر که یکی از اصحاب اجماع است، منافات دارد. گذشته از این، چنان‌که پیش‌تر گذشت، در کتاب *اختیار معرفة الرجال* در ترجمه عمر بن عبدالعزیز که مخلط نامیده شده بود چنین آمده: «يُرْوَى الْمَنَاكِيرَ وَ لَيْسَ بَغَالٍ» (همان: ۴۵۱). این عبارت شبیه همین مطلبی است که درباره ابوبصیر اسدی آمده است. لذا این امر نیز می‌تواند مؤیدی بر مدعای ما باشد. بنابراین منظور نویسنده کتاب *اختیار معرفة الرجال* از عبارت «أَمَّا الْغُلُوُّ فَلَا، وَ لَكِنْ كَانَ مُخْلَطًا»، این است که ابوبصیر متهم به غلو نیست ولی احادیث نادرست (دارای غلو) نیز روایت کرده است.

با توجه به مطالبی که در این بخش ذکر شد، یادآور می‌شویم در تمام مواردی که در کتب رجالی مقدم واژه «مخلط» ذکر شده، اولاً بر وزن تفعیل (مُخْلَطٌ) است؛ ثانیاً در معنای لغوی (کسی که به گفته‌هایش توجه نمی‌کند و درست و نادرست را در کلامش می‌آورد) استعمال شده است. بنابراین از نظر رجالیون، راوی‌ای که «مُخْلَطٌ» توصیف شده، هم روایات درست و صحیح دارد و هم روایات نادرست و غیرقابل پذیرش. اتفاقاً ابن‌داود حلی (م ۷۰۷ق) نیز همین معنا را از مخلط استنباط کرده و به همین دلیل در

جزء دوم کتابش، اسامی مَخْلَطِین و مضطربین را در یک فصل با عنوان «فِیْمَنْ قِیلَ إِنَّهُ مُخَلِّطٌ أَوْ مُضْطَرِّبٌ» آورده است^۹ (ابن داود، بی تا: ۲۹۹). بنابراین عنوان «مَخْلَطٌ» نوعی ذم در راوی محسوب می‌شود، ولی به تنهایی سبب جرح نمی‌شود.

۲-۲. مختلط

«مُخْتَلِطٌ» اسم فاعل باب افتعال از ریشه «خ ل ط» است. با مراجعه به منابع لغوی مشخص می‌شود که معنای اصلی این واژه، در هم آمیخته شده و مخلوط است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ۲۹۱)؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «مَاءٌ وَ طِینٌ مُخْتَلِطٌ» یعنی آب و گِل در هم آمیخته شده (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۵، ۱۳۹). همچنین «أَمْرٌ مُخْتَلِطٌ» یعنی امر (کار) درهم‌برهم و آشفته و مشتبه (ابن درید، ۱۹۸۸م: ج ۱، ۴۵۷؛ جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۱، ۳۴۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ۴۳۱) و کلام مختلط، سخنی را گویند که آن قدر درهم‌برهم و بی‌نظم و مبهم است که چیزی از آن فهمیده نمی‌شود (ازهری، ۱۴۲۱ق: ج ۸، ۴۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۳۷۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۶، ۳۷۲). البته معنای دیگری نیز برای این واژه ذکر شده، و آن فساد و تباهی عقل است؛ یعنی وقتی گفته می‌شود: «اِخْتَلَطَ فُلَانٌ»، یعنی فلانی عقلش تباه و فاسد شد (جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۳، ۱۱۲۴) و «رَجُلٌ مُخْتَلِطٌ»، یعنی کسی که عقلش تغییر کرده و دچار سوء حافظه شده است (ازهری، ۱۴۲۱ق: ج ۷، ۱۰۹).

واژه «مُخْتَلِطٌ» در منابع رجالی متقدم، گاه وصف راویان حدیث قرار گرفته و گاه در توصیف کتاب یا روایت اشخاص استعمال شده^{۱۰} که در ادامه به این موارد اشاره می‌شود.

۲-۲-۱. مختلط، وصف کتاب یا روایت

در منابع رجالی متقدم، دو کتاب حدیثی و همچنین روایت یکی از راویان با واژه «مُخْتَلِطٌ» توصیف شده است. برای روشن شدن معانی آن‌ها، هر سه مورد بررسی می‌شود:

الف. در کتاب *رجال نجاشی*، هنگام نام بردن از کتب عبدالرحمن بن کثیر هاشمی (م قرن ۲) چنین آمده است: «لَهُ كِتَابٌ فَدَكٌ وَ كِتَابٌ الْأُظْلَةُ، كِتَابٌ فَاسِدٌ مُخْتَلِطٌ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۳۵). در این مورد «مختلط» به معنای خلط و آمیخته بودن روایات سقیم با

صحیح نیست، بلکه به معنای درهم‌برهم، ناشایست و نامفهوم است؛ زیرا اگر به معنای آمیختن روایات صحیح و غیر صحیح بود، نباید کل کتاب را فاسد می‌نامید، چراکه در این صورت بخشی از آن کتاب دارای روایات صحیح بوده و فاسد خواندن تمام کتاب وجهی نداشته است. البته باید توجه داشت که واژه مختلط (درهم‌برهم) در این‌گونه مواقع، کنایه از منکر و غیرقابل پذیرش بودن محتوای کتاب است.

ب. یکی دیگر از کتبی که با واژه «مُخْتَلِطٌ» توصیف شده، کتاب تفسیر الباطن اثر محمد بن اورمه (م قرن ۳) است. نجاشی در بخشی از ترجمه ابن اورمه می‌نویسد: «وَ كُتِبَتْ صِحَاحٌ إِلَّا كِتَابًا يُنْسَبُ إِلَيْهِ، تَرْجِمَتُهُ تَفْسِيرُ الْبَاطِنِ فَإِنَّهُ مُخْتَلِطٌ»^{۱۱} (همان: ۳۲۹). در این مورد نیز لفظ «مختلط» بر کل کتاب تفسیر الباطن اطلاق شده و به نظر می‌رسد مانند مورد قبلی، کنایه از منکر و غیرقابل پذیرش بودن (البته با در نظر داشتن معنای لغوی درهم‌برهم) باشد؛ زیرا اولاً «مختلط»، در مقابل «صحاح» استعمال شده؛ ثانیاً اگر منظور، آمیخته شدن روایات صحیح با غیر صحیح بود باید به آن اشاره می‌شد و مثلاً گفته می‌شد: مُخْتَلِطٌ بِالصَّحِيحِ وَ السَّقِيمِ. گذشته از این، ابن غضائری نیز کتاب تفسیر الباطن را مورد انکار قرار داده و روایات آن کتاب را مناسب با روایات دیگر ابن اورمه (که خوب و بدون فساد ارزیابی کرده) ندانسته و لذا احتمال می‌دهد کسانی این کتاب را جعل کرده و به ابن اورمه نسبت داده باشند (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۹۳).

ج. ابن غضائری در کتاب رجالش در ترجمه سالم بن ابی سلمه کندی (م قرن ۲) می‌نویسد: «هُوَ ضَعِيفٌ وَ رَوَايَتُهُ مُخْتَلِطَةٌ» (همان: ۶۶). در این مورد نیز مختلطه نمی‌تواند به معنای آمیختگی روایات صحیح با غیر صحیح باشد؛ زیرا «مختلطه» وصف روایت که مفرد است شده نه وصف روایات؛ و آمیختگی چیزی با چیز دیگر زمانی معنا می‌دهد که چند چیز وجود داشته باشد. بنابراین در این مورد نیز باید پذیرفت که مختلط به معنای لغوی استعمال شده است.

۲-۲-۲. مختلط، وصف راویان

در منابع رجالی متقدم در توصیف بعضی از راویان، واژه «مختلط» استعمال شده است؛ البته در هیچ مورد واژه «مختلط» به تنهایی استعمال نشده بلکه همراه با قیدی آمده که عبارات آن از: «كَانَ فِي نَفْسِهِ مُخْتَلِطًا»، «أَمْرُهُ مُخْتَلِطٌ»، «مُخْتَلِطُ الْأَمْرِ»، «مُخْتَلِطُ الْأَمْرِ فِي

الْحَدِيثُ».

۲-۲-۱. کان فی نفسه مختلطاً

عبارت «كَانَ فِي نَفْسِهِ مُخْتَلِطًا» فقط یک بار در منابع رجالی متقدم استعمال شده است. در کتاب رجال نجاشی در ترجمه جابر بن یزید جعفی^{۱۲} (م ۱۲۸ق) چنین آمده: «كَانَ فِي نَفْسِهِ مُخْتَلِطًا وَكَانَ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ يُشِيدُنَا أَشْعَارًا كَثِيرَةً فِي مَعْنَاهُ تَدُلُّ عَلَى الْإِخْتِلَاطِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۸). در این مورد به قرینه اینکه اشاره شده که شیخ مفید اشعاری را می‌خوانده که بر تباهی عقل جابر دلالت داشته، می‌توان گفت منظور از «مختلط»، تباهی عقل و سوء حافظه است. همچنین نویسنده کتاب معجم رجال الحدیث نیز در این مورد همان معنای فساد عقل را از عبارت نجاشی برداشت کرده است (خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۴، ۳۴۴). البته ایشان معتقد است که فساد عقل جابر به درجه دیوانگی نمی‌رسد، بلکه جابر به درخواست امام محمد باقر^{علیه السلام} خود را به دیوانگی زده بوده؛ لذا منافاتی با وثاقت او ندارد (همان: ۳۴۴). گذشته از این، در کتاب اختیار معرفة الرجال نیز گزارشی درباره دیوانه شدن جابر، آن‌هم با واژه «اِخْتَلَطَ: عقلش تباه شد» نقل شده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۹۵). بنابراین واژه «مختلط» که در وصف جابر بن یزید استفاده شده، نه به معنای فساد مذهب است زیرا در شیعه بودن او تردیدی وجود ندارد (مامقانی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ۴۷) و نه به معنای کسی است که هم روایات صحیح دارد و هم غیر صحیح؛ زیرا چنین گزارشی در وصف جابر ذکر نشده است (نک: شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۵۳۲-۵۵۰). بنابراین در این مورد، «مختلط» به معنای لغوی (سوء حافظه) استعمال شده است و دلیل و قرینه‌ای برای عدول از معنای لغوی نیز وجود ندارد. و اتفاقاً رجالیون اهل سنت نیز واژه مختلط را در همین معنای سوء حافظه استعمال می‌کنند (طحان، ۱۴۲۵ق: ۱۵۵ و ۲۷۸).

۲-۲-۲. امره مختلط، مختلط الأمر، مختلط الأمر فی الحدیث

در کتاب رجال ابن غضائری سه راوی به نام‌های ابراهیم بن اسحاق احمری (م قرن ۳)، خلف بن حماد (م قرن ۳)، و ذبیان بن حکیم (م قرن ۲)، با عبارت «أمره مختلط» توصیف شده‌اند (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۳۹، ۵۶، ۵۹). نجاشی نیز دو راوی را به نام‌های محمد بن جعفر بن عنبسه (م قرن ۳) و محمد بن عمر جرجانی (م قرن ۳) را با عبارت

«مُخْتَلِطُ الْأَمْرِ» توصیف کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۷۶ و ۳۴۴). درباره معانی این عبارات باید گفت: اصل آن است که معانی لغوی آن‌ها مراد باشد. بنابراین کسی که امرش مختلط است، یعنی امرش (کارش) درهم‌برهم، مردد، مشتبه و پوشیده و ملتبس است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۴۰۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۵، ۲۳۰؛ ابن سیده، بی‌تا: ج ۱۲، ۱۳۸-۱۴۰).

اما از آنجاکه در کتب رجالی راجع به جرح و تعدیل راویان صحبت می‌شود، منظور از «أمر» در این عبارات، امر راویان از حیث توثیق یا تضعیف است نه از حیث مذهب؛ زیرا مذهب این راویان نزد رجالیون مشخص است (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲ق: ۳۹؛ نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۵۲). بنابراین راویانی که رجالیون متقدم آنان را مختلط‌الامر نامیده‌اند، راویانی هستند که در توثیق و تعدیل آنان تردید وجود دارد نه در عقیده و مذهب آنان. نویسنده کتاب *تحریر طووسی* نیز هنگام بیان قول ابن‌غضائری درباره خلف بن حماد چنین می‌نویسد: «تَرَدَّدَ إِبْنُ الْغَضَائِرِيِّ فِي خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ، وَذَكَرَ أَنَّ أَمْرَهُ مُخْتَلِطٌ» (عاملی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۹)؛ یعنی ابن‌غضائری درباره خلف بن حماد تردید کرده و ذکر کرده که امرش مختلط است. چنان‌که ملاحظه می‌شود از عبارت «تَرَدَّدَ إِبْنُ الْغَضَائِرِيِّ فِي خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ» چنین برداشت می‌شود که حسن بن زین‌الدین عاملی نیز از کلام ابن‌غضائری (أمره مختلط)، مردد بودن او را درباره خلف بن حماد، فهمیده است.

شایان ذکر است که دو راوی نیز از حیث روایت و حدیث مختلط‌الامر نامیده شده‌اند: یکی اسماعیل بن علی بن علی بن رزین (م قرن ۳) که شیخ طوسی در ترجمه وی چنین می‌نویسد: «كَانَ بَوَاسِطَ مَقَامُهُ، وَلَى الْحِسْبَةَ بِهَا، وَكَانَ مُخْتَلِطَ الْأَمْرِ فِي الْحَدِيثِ» (طوسی، ۱۴۱۷ق[ب]: ۵۰) و دیگری زکریا بن محمد (م قرن ۲) که چنین معرفی شده: «كَانَ وَاقِفًا وَكَانَ مُخْتَلِطَ الْأَمْرِ فِي حَدِيثِهِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۷۲). با توجه به مطالبی که پیش‌تر گذشت، باید گفت راویانی که در پذیرش یا عدم پذیرش احادیث آن‌ها تردید وجود دارد، در منابع رجالی متقدم با عبارت «مختلط‌الامر فی الحدیث» معرفی شده‌اند.

۲-۳. تخلیط

«تَخْلِيطٌ» مصدر باب تفعیل از ریشه «خلط» است. «تَخْلِيطٌ» در معانی مختلفی استعمال

شده است؛ از جمله: آمیختن و مخلوط کردن (زیبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ۲۴۲)، فساد و تباهی (جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۳، ۱۱۲۴) و هذیان‌گویی (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۵، ۲۴۶ و ج ۳، ۳۴۷).

اما در کتاب رجالی واژه «تخلیط»، بیشتر وصف کتب حدیثی یا روایات قرار گرفته و در سه مورد نیز در وصف راوی استعمال شده است.

۲-۳-۱. تخلیط، وصف راوی

در کتاب *رجال نجاشی* سه راوی با عنوان «تخلیط» توصیف شده‌اند: ۱. اسحاق بن محمد بن احمد (م قرن ۳) که نجاشی در ترجمه او می‌نویسد: «هُوَ مَعْدِنُ التَّخْلِيطِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۷۳)؛ ۲. عبدالله بن ایوب زهری (م قرن ۲)، که چنین توصیف شده: «ثِقَّةٌ وَقَدْ قِيلَ فِيهِ تَخْلِيطٌ» (همان: ۲۲۱)؛ ۳. محمد بن وهبان دبیلی (م قرن ۴) که چنین توصیف شده: «وَاضِحُ الرُّوَايَةِ، قَلِيلُ التَّخْلِيطِ» (همان: ۳۹۶).

به نظر می‌رسد در دو مورد اول، «تخلیط» نمی‌تواند به معنای آمیختن چیزی با چیز دیگر (مثلاً آمیختن حق با باطل یا آمیختن روایات صحیح با سقیم) باشد؛ زیرا در این صورت باید موارد آمیخته‌شده در کلام قید می‌شد. همچنین «تخلیط» به معنای هذیان‌گویی نیز نمی‌تواند باشد؛ زیرا در این مواقع معمولاً قید «فِي الْكَلَامِ» یا «فِي كَلَامِهِ»، همراه با واژه تخلیط ذکر می‌شود (نک: ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ۵۶ و ج ۵، ۱۱ و ج ۱۰، ۳۰۹). بنابراین با در نظر داشتن معانی لغوی، معنای فساد و تباهی برای واژه «تخلیط» در دو مورد اول محتمل‌تر است. پس عبارت «معدن التخلیط»، به معنای منبع فساد و تباهی است و عبارت «فیه تخلیط» نیز به این معناست که در او فساد و تباهی است.

البته شواهد حاکی از آن است که در هر دو مورد، منظور از فساد، فساد در عقیده، آن‌هم به‌خاطر غلو راویان است؛ زیرا اسحاق بن محمد یکی از سران غالیان است و فرقه اسحاقیه (شاخه‌ای از غلات) منتسب به اوست (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۷۷۶-۷۷۷). عبدالله بن ایوب نیز هرچند توثیق شده، برخی او را به غلو متهم کرده‌اند (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲ق: ۷۹)؛ لذا این احتمال وجود دارد که نجاشی نیز با عبارت «وَقَدْ قِيلَ فِيهِ تَخْلِيطٌ» از غلو و فساد او یاد کرده باشد. جالب است که در عبارتی از کتاب

بازشناسی معانی واژه‌های «مخلط»، «مختلط»، «تخلیط» و سایر...، مجتبی مصلحی، علی‌اکبر کلاتری ۱۵۷

عدة الاصول شیخ طوسی نیز «تخلیط» صراحتاً به معنای فسادی که از ناحیه غلو باشد، استعمال شده است^{۱۳} (طوسی، ۱۴۱۷ق[الف]: ۱۵۱). بنابراین در این دو مورد، چون تخلیط در معنای فساد در عقیده استعمال شده، سبب قدح و جرح راوی محسوب می‌شود (جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۴ق: ۱۱۳).

اما در مورد محمد بن وهبان باید گفت که «تخلیط» در همین معنای لغوی «فساد» استعمال شده ولی منظور، فساد در عقیده نیست، بلکه فساد از ناحیه روایات اوست؛ زیرا اولاً خود نجاشی از او با عبارات «ثِقَّةٌ» و «مِنْ أَصْحَابِنَا» یاد کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۹۶)؛ ثانیاً عبارت «قلیل التخلیط» در کنار «واضح الروایه» استعمال شده که نشان‌دهنده جنبه روایی اوست. شایان ذکر است که «تخلیط» در این مورد نیز مانند دو مورد پیشین، به همان دلایلی که ذکر شد، نمی‌تواند به معنای هذیان‌گویی یا آمیخته کردن چیزی با چیز دیگر باشد؛ لذا غیر از معنای فساد، مفهوم دیگری نمی‌توان برای آن قائل شد.

۲-۳-۲. تخلیط، وصف کتب و روایات

در کتب رجالی مقدم، روایات و یا کتب حدیثی برخی از راویان با واژه «تخلیط» توصیف شده است. ما ابتدا همه این موارد را بیان و سپس سعی می‌کنیم معانی آن‌ها را روشن نماییم.

ابن غضائری در کتاب رجال خود در توصیف احادیث حمید بن شعیب (م قرن ۲) می‌نویسد: «أَكْثَرُهُ تَخْلِيطٌ مِمَّا يَرَوِيهِ عَنْ جَابِرٍ» (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۵۰). ابن غضائری همچنین در ترجمه فارس بن حاتم (م ۲۵۸ق) (یکی از غالیان معروف) می‌نویسد: «لَهُ كُتُبٌ كُلُّهَا تَخْلِيطٌ» (همان: ۸۵).

در کتاب رجال نجاشی نیز، کتب حدیثی هشت راوی با عبارات «تَخْلِيطٌ»، «تَخْلِيطٌ كُتُّهُ» و «فِيهِ تَخْلِيطٌ»، توصیف شده است. این راویان عبارت‌اند از: حسین بن حمدان جنبلانی (م ۳۵۸ق) (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۶۷)، ربیع بن زکریا وراق (م قرن ۳) (همان: ۱۶۴)، عبدالله بن عبدالرحمن اصم (م قرن ۳) (همان: ۲۱۷)، علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ق) (همان: ۲۶۵)، علی بن حسان بن کثیر (م قرن ۲) (همان: ۲۵۱)، علی بن عبدالله بن محمد (م قرن ۴) (همان: ۲۶۷)، محمد بن عبدالله بن مهران (م قرن ۳) (همان:

۳۵۰) و یونس بن ظبیان (م قرن ۲) (همان: ۴۴۸). شایان ذکر است که همه این راویان، متهم به غلو و فساد در عقیده هستند.

شیخ طوسی نیز در کتاب فهرست، هنگام توصیف روایات شش راوی، واژه «تخلیط» را استعمال نموده است. برای روشن شدن مطلب هم نام راویان را ذکر می‌نمایم و هم تعبیری را که شیخ طوسی برای روایات آنان استفاده نموده، بیان می‌کنیم:

۱. احمد بن محمد بن سیا (م قرن ۳): «صَنَّفَ كُتُبًا كَثِيرَةً، مِنْهَا ... وَ كِتَابُ النُّوَادِرِ، أَخْبَرَنَا بِالنُّوَادِرِ خَاصَّةً الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ... عَنِ السَّيَّارِيِّ، إِلَّا بِمَا كَانَ فِيهِ مِنْ غُلُوٍّ وَ تَخْلِيطٍ» (طوسی، ۴۱۷ق[ب]: ۶۶). شایان ذکر است که عین همین تعبیر را نجاشی نیز درباره کتاب النوادیر سیاری به کار برده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۸۰).

۲. محمد بن احمد بن یحیی (م قرن ۳): «لَهُ كِتَابُ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ، أَخْبَرَنَا بِجَمِيعِ رَوَايَاتِهِ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ... إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ غُلُوٍّ أَوْ تَخْلِيطٍ»^{۱۴} (طوسی، ۴۱۷ق[ب]: ۲۲۱-۲۲۲).

۳. محمد بن اورمه: «لَهُ كُتُبٌ مِثْلُ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، وَ فِي رَوَايَاتِهِ تَخْلِيطٌ، أَخْبَرَنَا بِجَمِيعِهَا - إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ تَخْلِيطٍ أَوْ غُلُوٍّ - إِبْنُ أَبِي جَيْدٍ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنَّهُ» (همان: ۲۲۰).

۴. محمد بن حسن بن جمهور (م ۲۱۰ق): «لَهُ كُتُبٌ ... أَخْبَرَنَا بِرَوَايَاتِهِ وَ كُتُبِهِ كُلِّهَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْ غُلُوٍّ أَوْ تَخْلِيطٍ، جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوِيَه عَنْ ... عَنَّهُ» (همان: ۲۲۳).

۵. محمد بن سنان (م ۲۲۰ق): «لَهُ كُتُبٌ ... وَ جَمِيعُ مَا رَوَاهُ إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ تَخْلِيطٍ أَوْ غُلُوٍّ أَخْبَرَنَا بِهِ جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوِيَه عَنْ ... عَنَّهُ» (همان: ۲۱۹-۲۲۰).

۶. محمد بن علی صیرفی (م قرن ۳): «لَهُ كُتُبٌ ... أَخْبَرَنَا بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوِيَه عَنْ ... عَنَّهُ إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ تَخْلِيطٍ أَوْ غُلُوٍّ» (همان: ۲۲۳).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در هر شش مورد، مشایخ شیخ طوسی روایات دارای غلو و تخلیط راویان مذکور را استثنا نموده و آن‌ها را روایت نکرده‌اند. شایان ذکر است که همه این راویان (به‌غیر از محمد بن احمد بن یحیی) متهم به غلو هستند.

اما درباره معنای تخلیط در کتب رجالی (کتاب رجال ابن‌غضائری، رجال نجاشی و

فهرست شیخ طوسی) باید گفت که براساس معنای لغوی، دو معنا برای آن قابل تصور است: یکی آمیخته بودن روایات صحیح با روایات غیرقابل پذیرش یا آمیخته بودن اسانید روایات و دیگری به معنای فاسد و غیرقابل پذیرش بودن. اما شواهد و قراین معنای دوم را تقویت می‌کند؛ زیرا اولاً چنان‌که پیش از این گذشت، اگر منظور از تخلیط، آمیخته بودن (چه آمیخته بودن روایات صحیح با سقیم و چه آمیخته بودن اسانید روایات یک کتاب)، بود باید در کلام، موارد آمیخته‌شده ذکر می‌شد؛ چنان‌که خود نجاشی در مواردی که معنای آمیخته بودن را اراده کرده، موارد مخلوط و آمیخته‌شده را بیان کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۶)؛ ثانیاً عبارت «تَخْلِيطٌ كُؤْهٌ» که ابن‌غضائری و نجاشی در توصیف برخی از کتاب‌ها به کار برده‌اند، ظهور در این دارد که تمام روایات کتاب غیرقابل پذیرش است، نه اینکه برخی از آن صحیح باشد و برخی منکر؛ ثالثاً تعبیری که شیخ طوسی به کار برده، صراحت در این دارد که مشایخ و اساتید او تمام احادیثی را که دارای غلو و تخلیط بوده نقل نکرده‌اند؛ یعنی همه روایات دارای تخلیط را غیرقابل پذیرش دانسته و از نقل آن خودداری کرده‌اند؛ درحالی‌که اگر منظور از تخلیط، خلط روایات منکر با صحیح بود، اساتید شیخ طوسی نباید با این روایات چنین معامله‌ای را می‌کردند. بنابراین با توجه به این دلایل، در این‌گونه عبارات معنای فساد به ذهن تقریب می‌شود.

البته به نظر می‌رسد «تخلیط» در تمام مواردی که ذکر شد (به‌غیر از آن موردی که ابن‌غضائری در ترجمه حمید بن شعیب استعمال نموده) به معنای فساد است که از ناحیه مطالب غلوآمیز هست؛ زیرا همه روایانی که کتب یا روایات آنان با واژه «تخلیط» توصیف شده (به‌غیر از محمد بن احمد)، متهم به غلو هستند؛ حتی محمد بن احمد نیز که خود متهم به غلو نیست اما رجالیون در توصیف روایاتش واژه «تخلیط» را در کنار «غلو» استعمال کرده‌اند که حاکی از این است که آن روایات دارای مطالب غلوآمیز یا چیزی شبیه به غلو است. اما درباره حمید بن شعیب، مطلبی را نیافتیم که حکایت از غلو او داشته باشد (نک: خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۷، ۳۰۸؛ شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۶۱-۶۲)؛ لذا تعبیری را که ابن‌غضائری درباره او به کار برده (أَكْثَرُهُ تَخْلِيطٌ مِمَّا يَرَوِيهِ عَنْ جَابِرٍ)، نمی‌توان با قاطعیت گفت که تخلیط (فساد) در این مورد نیز ناشی از مطالب غلوآمیز

است.

شایان ذکر است که در دو مورد واژه «تخلیط»، موضوع برخی از کتاب‌ها دانسته شده است: یکی کتاب‌های اسحاق بن محمد که نجاشی در ترجمه او می‌نویسد: «هُوَ مَعْدِنُ التَّخْلِيطِ، لَهُ كُتُبٌ فِي التَّخْلِيطِ»^{۱۵} (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۷۳) و دیگری درباره کتاب‌هایی که علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ق) در دوران غلوش نوشته و شیخ طوسی از آن کتاب‌ها چنین تعبیر کرده: «صَنَّفَ كُتُباً فِي الْعُلُوِّ وَ التَّخْلِيطِ» (طوسی، ۱۴۱۷ق: [ب]: ۱۵۶). با در نظر داشتن تعبیری که شیخ طوسی استعمال نموده و همچنین با توجه به مطالبی که گذشت، به نظر می‌رسد در این دو مورد نیز منظور، کتاب‌هایی است که در موضوع غلو یا چیزی شبیه به غلو نوشته شده است؛ به‌ویژه اینکه توجه داشته باشیم که اسحاق بن محمد و علی بن احمد از غالیان مشهور هستند (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۷۷۵ و ج ۷، ۳۵۰).

۴-۲. صیغه ماضی و مضارع ریشه خلط

در کتب رجال متقدم، صیغه ماضی و مضارع ریشه «خلط» همراه با قیودی استعمال شده که معانی آن‌ها را روشن و مشخص ساخته است. این افعال در سه معنا استعمال شده‌اند:

الف. تغییر عقیده شخص شیعه‌مذهب: تنها واژه‌ای که در این معنی استعمال شده، فعل ماضی «خَلَطَ» است. در کتب رجالی متقدم در ذیل ترجمه شش راوی، واژه «خَلَطَ» استعمال شده که برای آشنایی با این موارد، نام راویان و همچنین تعبیری را که برای آنان به کار رفته، بیان می‌کنیم: ۱. طاهر بن حاتم قزوینی (م قرن ۳): «كَانَ صَحِيحًا ثُمَّ خَلَطَ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۰۸)؛ ۲. عبدالله بن قاسم حارثی (م قرن ۲): «ضَعِيفٌ، غَالٌ، كَانَ صَحْبَ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ^{۱۶} ثُمَّ خَلَطَ وَ فَارَقَهُ» (همان: ۲۲۶)؛ ۳. عبدالله بن مسعود (م ۳۲ق): «قَالَ (الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ): لَمْ يَكُنْ حُدَيْفَةً مِثْلَ ابْنِ مَسْعُودٍ لِأَنَّ حُدَيْفَةَ كَانَ رُكْنًا وَ ابْنُ مَسْعُودٍ خَلَطَ وَ وَآلَى الْقَوْمِ وَ مَالَ مَعَهُمْ» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۳۸)؛ ۴. علی بن احمد کوفی: «كَانَ إِمَامِيًّا مُسْتَقِيمَ الطَّرِيقَةِ ... ثُمَّ خَلَطَ وَ أَظْهَرَ مَذْهَبَ الْمُخَمَّسَةِ»^{۱۷} (همو، ۱۴۱۷ق: [ب]: ۱۵۵-۱۵۶)؛ ۵. علی بن صالح (م قرن ۳): «سَمِعَ فَأَكْتَرُ، ثُمَّ خَلَطَ فِي مَذْهَبِهِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۷۰)؛ ۶. محمد بن عبدالله بن محمد (م قرن ۵): «أَصْلُهُ كُوفِيٌّ، وَ

كَانَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ ثَبَاتًا ثُمَّ خَلَطَ وَرَأَيْتُ جُلَّ أَصْحَابِنَا يَعْجِزُهُ وَيُضَعِّفُونَهُ» (همان: ۳۹۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود، در هر شش مورد، فعل «خَلَطَ» در دگرگونی و تغییر اعتقاد راویان شیعه استعمال شده است. البته ممکن است «خَلَطَ» در این موارد به معنای لغوی خود یعنی «فَسَدَ: فاسد شد» باشد؛ زیرا ریشه «خلط» وقتی به باب تفعیل برده شود، در معنای فساد و تباهی نیز استعمال می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ۲۹۱؛ بستانی، ۱۳۷۵ش: ۳۷۲). اما آنچه از تعابیر رجالیون هویداست، این است که در این صورت نیز این راویان به‌خاطر تغییر عقیده، به فساد متهم شده‌اند.

ب. مخلوط شدن روایات دو کتاب یا اسناد یک کتاب: برای مثال، نجاشی در ترجمه جعفر بن یحیی بن علاء (م قرن ۲) می‌نویسد: «كِتَابُهُ يَخْتَلِطُ بِكِتَابِ أَبِيهِ لِأَنَّهُ يَرُوى كِتَابَ أَبِيهِ عَنْهُ، فَرَبِمَا نُسِبَ إِلَى أَبِيهِ وَرَبِمَا نُسِبَ إِلَيْهِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۶). نمونه دیگر درباره اسناد کتاب جهم بن حکیم (م قرن ۳) است که نجاشی در این مورد می‌نویسد: «لَهُ كِتَابٌ، ذَكَرَهُ ابْنُ بُطَّةَ وَ خَلَطَ إِسْنَادَهُ، تَارَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ عَنْهُ، وَ تَارَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنْهُ» (همان: ۱۳۰).

ج. معاشرت و حشر و نشر داشتن با دیگران: مثلاً در ترجمه ابوالفضل خراسانی (م قرن ۲) چنین آمده: «كَانَ يُخَالِطُ الْقُرَاءَ ثُمَّ انْقَطَعَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۶۱۴). نمونه دیگر از این معنا را در ترجمه علی بن عبیدالله (زنده در سال ۲۰۰ق) مشاهده می‌کنیم؛ آنجا که نجاشی درباره وی می‌نویسد: «اِخْتَلَطَ بِأَصْحَابِنَا الْإِمَامِيَّةِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۵۶).

۳. نتیجه‌گیری

از مطالب گفته‌شده نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱-۳. رجالیون متقدم شیعه برای توصیف برخی از راویان و یا احادیث و کتب حدیثی آنان از واژه‌های «مُخَلِّطٌ»، «مُخْتَلِطٌ»، «تَخْلِيطٌ» و سایر مشتقات ریشه «خلط» استفاده کرده‌اند.

۲-۳. درایه‌نگاران و رجالیون متأخر شیعه در مجموع پنج معنا برای این واژه‌ها بیان کرده‌اند: الف. فساد عقیده؛ ب. خلط روایات صحیح با سقیم؛ ج. خلط اسانید روایات؛ د. کسی که در گفتارش هم مطالب درست نقل می‌کند و هم نادرست؛ و. کسی که

دچار ضعف عقل و سوء حافظه شود.

۳-۳. تعاریفی که متأخران ارائه داده‌اند با نواقصی روبه‌روست: یکی اینکه تفکیکی بین واژه‌ها قائل نشده‌اند و دیگر اینکه به معانی متفاوت لغوی این واژه‌ها توجه چندانی نداشته‌اند.

۳-۴. در این پژوهش، این واژه‌ها را از هم تفکیک نموده و جداگانه بررسی نمودیم. حاصل این شد که واژه «مُخَلِّط» فقط در توصیف رویان به کار رفته و به معنای کسی است که هم روایات صحیح نقل می‌کند و هم روایات منکر و غیرقابل پذیرش. واژه «مُخْتَلِط» گاهی در توصیف کتب حدیثی استعمال شده که در این صورت کنایه از غیرقابل پذیرش بودن محتوای آن کتاب است؛ گاهی نیز در توصیف رویان استعمال شده، که در یک مورد آن (دربارۀ جابر بن یزید) به معنای دچار سوء حافظه شدن است و در سایر موارد به معنای تردید رجالیون متقدم در توثیق یا تضعیف آن رویان است. «تخلیط» نیز در بیشتر موارد در توصیف کتاب‌های حدیثی یا احادیث رویان استعمال شده و به معنای فاسد است؛ آن‌هم فاسدی که از ناحیۀ غلو باشد. البته گاهی نیز در توصیف رویان به کار رفته که در این مورد نیز یا فساد در عقیده منظور است و یا فساد از حیث روایات او. اما فعل ماضی یا مضارع ریشه «خلط» نیز در سه معنا استعمال شده که عبارت‌اند از: الف. تغییر عقیده شخص شیعه‌مذهب؛ ب. مخلوط شدن روایات دو کتاب یا اسناد یک کتاب؛ ج. معاشرت و حشر و نشر داشتن با دیگران.

پی‌نوشت‌ها

۱. عیب راوی گاه به‌گونه‌ای است که اعتبار و روایت فرد را به‌طور قطعی از بین می‌برد؛ به این موارد «جرح» گفته می‌شود. گاه عیب به ضمیمۀ عوامل دیگر و با شرایط و ضوابطی زمینه‌ساز تضعیف قطعی می‌شود اما به‌تنهایی توان این کار را ندارد؛ چنین عیوبی را «قدح» و «طعن» گویند. در پاره‌ای دیگر از موارد عیب تنها نکته‌ای منفی در راوی است و این‌گونه عیوب «ذم» نامیده می‌شود، پس هریک از این اصطلاحات، مراتب و حد و حدودی از ضعف را تبیین می‌کند (رحمان‌ستایش، ۱۳۸۹ش: ۷۷).

۲. نام اصلی کتاب، فهرست است (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۲۴)؛ اما از آنجاکه با عنوان رجال مشهور شده و با همین عنوان نیز چاپ شده است؛ در این تحقیق از این کتاب با عنوان «رجال» یاد می‌نماییم.

۳. آن حدیث از این قرار است: «قَالَ إِسْمَاعِيلُ الْجُعْفِيُّ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ يَحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

بازشناسی معانی واژه‌های «مخلط»، «مختلط»، «تخلیط» و سایر...، مجتبی مصلحی، علی‌اکبر کلاتری ۱۶۳

لَا يَتَّبِرُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ خَالَفِهِ، قَالَ هَذَا مَخْلُطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تَصِلُ وَرَاءَهُ وَ لَا كَرَامَةً إِلَّا أَنْ تَنْقِيَهُ» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۳، ۲۸).

۴. حدیث مضطرب طبق تعریف علمای اهل سنت حدیثی است که به وجوه مختلف روایت شده است؛ خواه از جانب یک راوی باشد و خواه از جانب چند راوی (عتر، ۱۴۱۸ق: ۴۳۳).

۵. اختلاط در کتب رجال اهل سنت به معنای فساد عقل و عدم نظم در گفتار است؛ یعنی کسی که در گفتار نظم ندارد (طحان، ۱۴۲۵ق: ۲۷۸) و مختلط کسی است که سوء حافظه دارد (همان: ۱۵۵). بنابراین مختلط‌الحدیث نیز مانند مضطرب کسی است که احادیث را به وجوه مختلف روایت می‌کند.

۶. محقق کتاب، حسن مصطفوی، این کلمه را «مِخْلَطٌ» ضبط نموده است (نک: طوسی، ۱۴۰۹ق: ۴۷۶).
۷. محقق کتاب، محمدرضا حسینی جلالی، کلمه «مخلط»، را، «مُخْلَطٌ» ضبط کرده است (نک: ابن‌غضائری، ۱۴۲۲ق: ۱۲۰).

۸. البته از آنجاکه ابوبصیر اسدی موضع ضد فطحیه داشته (پاکتچی، ۱۳۷۸ش: ۲۱۳)؛ لذا کلام ابن‌فضال فطحی مذهب در این مورد می‌تواند با چالش روبه‌رو باشد.

۹. در این فصل، ابن‌داود نام مخلطین را در کنار مضطربین آورده است (ابن‌داود، بی‌تا: ۳۹۹). مضطرب کسی است که احادیث را به صورت مختلف (گاهی درست و گاهی نادرست) نقل می‌کند؛ لذا برخی از احادیثش صالح است و برخی فاسد (جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۴ق: ۱۶۳).

۱۰. البته یک مورد نیز در توصیف راویان یا کتب حدیثی استعمال نشده بلکه در معنای «مجالست و همنشینی» استعمال شده است؛ آنجا که نجاشی در وصف عبدالله بن ابی‌زید (م ۳۵۶ق) می‌نویسد: «أَكْثَرُ عُمُرِهِ مُخْتَلِطًا بِالْوَأَقِفَةِ ثُمَّ عَادَ إِلَى الْإِمَامَةِ» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۲۳۲).

۱۱. در کتاب نجاشی چاپ مؤسسه نشر اسلامی، به جای واژه «مختلط»، لفظ «مخلط» ذکر شده (همان: ۳۲۹) که اشتباه تایپی است. و سایر کتب رجالی هنگام نقل عبارت نجاشی واژه «مختلط» را ذکر نموده‌اند (نک: خویی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۶، ۱۲۴؛ شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۹، ۱۲۷).

۱۲. جابر بن یزید جعفی نزد بیشتر رجالیون توثیق شده (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲ق: ۱۱۰؛ حلی، ۱۴۱۷ق: ۹۴) و حتی بعضی او را از خواص اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شمرده‌اند (ابن‌شهر آشوب، بی‌تا: ج ۳، ۴۰۰).

۱۳. شیخ طوسی در نحوه مواجهه با روایاتی که راوی آن‌ها غالی است می‌نویسد: «فَإِنْ كَانُوا مِنْ عَرَفَ لَهُمْ حَالٌ إِسْتِقَامَةٌ وَ حَالٌ غُلُوبٌ، غُمِلَ بِمَا رَوَوْهُ فِي حَالِ الْإِسْتِقَامَةِ وَ تَرَكَ مَا رَوَوْهُ فِي حَالِ خَطَاءِهِمْ، وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ عَمِلَتِ الطَّائِفَةُ بِمَا رَوَاهُ أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ فِي حَالِ إِسْتِقَامَتِهِ وَ تَرَكُوا مَا رَوَاهُ فِي حَالِ تَخْلِيَطِهِ» (طوسی، ۱۴۱۷ق [الف]: ۱۵۱).

۱۴. البته محمد بن احمد، توسط شیخ طوسی به بزرگی یاد شده (همو، ۱۴۱۷ق [ب]: ۲۲۱) و نجاشی نیز او را توثیق کرده (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۴۸)، اما از آنجاکه از ضعفا روایت می‌کرده (همان: ۳۴۸)،

مشایخ شیخ طوسی، روایات دارای غلو و تخلیط او را استثنا کرده‌اند.

۱۵. البته در این مورد ممکن است سهوی در کتابت صورت گرفته باشد و اصل عبارت چنین باشد: لَهْ كُتِبَ فِيهِ تَخْلِيطٌ.

۱۶. معاویة بن عمار (م ۱۷۵ق): یکی از یاران برجسته، بزرگ و موثق امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۴۱۱).

۱۷. مخمسه گروهی از غلات هستند که گمان می‌کنند خداوند همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که در پنج صورت مختلف ظاهر شد و آن پنج صورت عبارت‌اند از: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام (اشعری، ۱۳۶۰ش: ۵۶). بعضی نیز گفته‌اند مخمسه معتقد بودند که پنج نفر (سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و عمر بن امیه ضمری) جزء پیامبران هستند و از جانب پروردگار که همان علی علیه السلام است موکل مصالح عالم هستند (مامقانی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ۹۶).

منابع

ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷ش). *النهاية في غريب الحديث و الاثر*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

ابن داود، حسن بن علی. (بی تا). *الرجال*. بی جا: منشورات الشریف الرضی.

ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸م). *جمهرة اللغة*. بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن سیده، علی بن اسماعیل. (بی تا). *المختصر*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

_____ (۱۴۲۱ق). *المحكم و المحيط الأعظم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی. (بی تا). *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام. نجف: مطبعة الحیدریه.*

ابن غضائری، احمد بن حسین. (۱۴۲۲ق). *الرجال* (م. حسینی، مصحح). قم: دارالحدیث.

ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.

ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

اشعری، سعد بن عبدالله. (۱۳۶۰ش). *المقالات و الفرق* (م. مشکور، مصحح). بی جا: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

بستانی، فواد افرام. (۱۳۷۵ش). *فرهنگ ابجدی* (ر. مهیار، مترجم). تهران: انتشارات اسلامی.

پاکتچی، احمد. (۱۳۷۸ش). *ابو بصیر، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

جدیدی نژاد، محمدرضا. (۱۴۲۴ق). *معجم مصطلحات الرجال و الدرایه*. قم: دارالحدیث للطباعه و النشر.

بازشناسی معانی واژه‌های «مخلط»، «مختلط»، «تخلیط» و سایر...، مجتبی مصلحی، علی‌اکبر کلانتری ۱۶۵

جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۷۶ق). الصحاح. بیروت: دارالملايين.
حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۶ق). منتهی المقال فی احوال الرجال. قم: مؤسسه آل
بیت (ع) لاحیاء التراث العربی.

حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۷ق). خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال (ج. قیومی، محقق). قم: مؤسسه
النشر الاسلامی.

خطیب بغدادی، احمد بن علی. (۱۴۲۲ق). تاریخ بغداد. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۰۹ق). معجم رجال الحدیث. بی‌جا: مؤسسه الخوئی الاسلامیه.
ذهبی، شمس‌الدین محمد. (۳۸۲ق). میزان الاعتدال فی نقد الرجال. بیروت: دارالمعرفة للطباعة و
النشر.

رازی، ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعديل. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۲م.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.
رحمان‌ستایش، محمد کاظم. (۱۳۸۹ش). توثیق و تضعیف. بی‌جا: دانشگاه قرآن و حدیث.
زیبیدی، محمد بن عبدالرزاق. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.
سبحانی، جعفر. (بی‌تا). اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرايه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
_____ . (۱۴۳۶ق). کلیات فی علم الرجال. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

شبییری، محمد جواد. (۱۳۹۳ش). رجال طوسی، در دانشنامه جهان اسلام. تهران: بنیاد دایرةالمعارف
اسلامی.

شوشتری، محمد تقی. (۱۴۱۰ق). قاموس الرجال. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۰۸ق). الرعاية فی علم الدرايه. قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی.
شیخ بهایی، محمد بن حسین. (۱۳۸۲ش). الوجیزة فی علم الدرايه. قم: دارالحدیث.
صدر، سید حسن. (بی‌تا). نهاية الدرايه (م. غرباوی، محقق). بی‌جا: نشر مشعر.
طحان، محمود بن احمد. (۱۴۲۵ق). تبسیر مصطلح الحدیث. بی‌جا: مکتبه المعارف للنشر و التوزیع.
طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.
طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). اختیار معرفة الرجال (ح. مصطفوی، محقق). مشهد: دانشگاه
مشهد.

_____ . (۱۴۱۷ق[الف]). العدة الأصول. قم: ستاره.

_____ . (۱۴۱۷ق[ب]). الفهرست (ج. قیومی، محقق). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

_____ . (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام. تهران: دارالکتب الاسلامی.

_____ . (۱۴۱۵ق). رجال طوسی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

عاملی، حسن بن زین‌الدین. (۱۴۱۱ق). التحریر الطاووسی. قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی.

۱۶۶ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال پانزدهم، شماره سی‌ام، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۴۱-۱۷۰

- عبید، سامر. (۱۴۲۵ق). *دروس فی علم الرجال التطبیعی*. دمشق: المنظمة العالمية للمعاهد و الحوزات. عتر، نورالین محمد. (۱۴۱۸ق). *منهج النقد فی علوم الحدیث*. دمشق: دارالفکر.
- عسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۰۰ق). *الفروق اللغۃ*. بیروت: دارالآفاق الجدیدة.
- غلامعلی، مهدی. (۱۳۹۳ش). *معیارهای تضعیف رجالیان متقدم در حوزه حدیث پژوهی راویان*. فصلنامه علوم حدیث، شماره ۷۱: ۲۸-۳.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). *العین*. قم: نشر هجرت.
- فسوی، یعقوب بن سفیان. (۱۴۰۱ق). *المعرفة و التاريخ*. بیروت: الرسالة.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). *القاموس المحیط*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قاسم‌پور، محسن. (۱۳۹۰ش). *بررسی تحلیلی تعابیر ناظر بر غلو و تفویض راویان در منابع رجالی شیعه*. دو فصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۵: ۶۹-۹۴.
- کلباسی، ابوالهدی. (۱۴۱۹ق). *سماء المقال فی علم الرجال*. قم: مؤسسه ولی عصر علیه السلام للدراسات الاسلامیه.
- مامقانی، محمد بن حسن. (۱۴۲۸ق). *مقیاس الهدایه*. قم: دلیل ما.
- مزی، یوسف بن عبدالرحمن. (۱۴۰۰ق). *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*. بیروت: مؤسسه الرسالة.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). *المسائل الصاغانیه*. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵ش). *رجال نجاشی*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نمازی شاهرودی، علی. (۱۴۲۶ق). *مستدرکات علم رجال الحدیث*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

References

- Ameli, H. (1411). *Al-Tahrir Altawsi*. Qom: Ayatullah Marashi School. [In Arabic].
- Ash'ari, S. (1360). *Al -Maqalat and al -Feragh* (M.Mishkour, corrector). Bija: Scientific and Cultural Publishing Center. [In Arabic].
- Askari, H. (1400). *al-faruq al-logha*. Beirut: Dar al-Afaq al-Jadidah. [In Arabic].
- Atar, N. (1418 AH). *The method of criticism in the sciences of hadith*. Damascus: Dar al-Fekr. [In Arabic].
- Azhari, M. (1421). *Tahzib al -Loghah*. Beirut: Dar-ehya al -Torath al -Arabi. [In Arabic].
- Bostani, F. (1375). *Abjadi dictionary* (R. Mahyar, Translator). Tehran: Islamic Publications. [In Persian].
- hh ahbb hh. (2222 A)) . Th amoun of modrrooon in al-Rjj rrrsssss . Brrru:: Daral al-Merfeat for printing and publishing. [In Arabic].
- Farahidi, Kh. (1409). *Al Ain* Qom: Hejrat Publishing. [In Arabic].
- Firouzabadi, M. (1415 AH). *Alghamus Al-Mohit*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [In Arabic].
- Fasawi, Y. (1401). *Knowledge and history*. Beirut: Al-Rasalah. [In Arabic].
- Gholam Ali, M. (1393). *Criteria for weakening the early scholars in the field of transmitters' hadith research*. Hadith Science Quarterly, No. 71, 28-3.[In

- Persian].
 eee r aa aandrnn .. (1416). oo nhhh Al-mggh hh v ll-Rjj... oo m Al-Bayt
 Institute of Arabic Heritage Studies. [In Arabic].
 Hil rrrrr oüüüü ü-üü üüüüFFĤa rff ll-Rjj (J. aa yyum,, oo haghegh).
 Qom: Al-Nashar al-Islami Publishing House. [In Arabic].
 Ibn Al-hh đđrrr A. (2222). Al-Rjj (.. oo ssii n oorccoer). oo m rrr al-Hadith.
 [In Arabic].
 Ibn Athir, M. (1367). Al-Nahiya fi Gharib Al-Hadith and Al-Athar. Qom: Ismailian
 Press Institute. [In Arabic].
 Ibn Duraid, M. (1988). Jamrah al-Logha. Beirut: Dar Al-elm Lel-mlayin. [In Arabic].
 I ĤĤĤĤĤĤ - : Manshourat Al-Sharif al-Razi. [In Arabic].
 Ibn Faris, A. (1404). Maghayis al-Loghah Mojam. Qom: Maktaba Al-alam Al-
 Islamiya. [In Arabic].
 Ibn Manzur, M. (1414). Lesan Al-Arab. Beirut: Dar Sader. [In Arabic].
 Ibn Saida, A. (1421). Al-Mohkam and Al-Mahit al-Azam. Beirut: Dar al-Kitab al-
 Alamiya. [In Arabic].
 ----- (Bita). Al-Mokhasas Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [In Arabic].
 Ibnshahrashob, m. (Bita). Manaqib Al Abi Talib. Najaf: Matbaa Al-Haydriya. [In
 Arabic].
 Jadidi Nejad, M. (1424). Mujam Most - -Daraiyyah. Qom: Dar al
 -Hadith Lel-tabaa and al -Nashr. [In Persian].
 Juhari, A. (1376). Al -Sahah. Beirut: Dar al -Malayn. [In Arabic].
 Khatib Baghdadi, A. (1422). History of Baghdad. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami. [In
 Arabic].
 Khuei, A. (1409). The dictionary of Rijal al-Hadith. Bija: Al-Khoei Al-Islamiya
 Foundation. [In Arabic].
 . (9999 A) . aam ll-aa q nnhh seeenee of ll-Rjj
 Institute for Islamic Studies. [In Arabic].
 Mamaqani, M. (1428). Meghyas al-Hadaye. Qom: Dalil Ma publication. [In Arabic].
 ee ,, .. (1400). Thheebb ll-aa m f Asm ll- Rjj... Brrru Al-Rasalah
 Foundation. [In Arabic].
 Mofid, M. (1413). Al-Masal al-Saghaniyyah. Qom: Sheikh Mufid Millennium World
 Congress. [In Arabic].
 jjj āsh A. (5555), Rjj ll -jjj hhh oo mIIIsaan Puboooooooo[In Arbb]].
 Namazi Shahroudi, A. (1426). Mustadrakat al-Rijal al-Hadith Science. Qom: Islamic
 Publication. [In Persian].
 bb ddd oo rus - -tatbighi. Damascus: Al-Manzama Al-
 Alamiya Lel Moahed val-Huzat. [In Arabic].
 Pakatchi, A. (1378). Abu Basir, in the Great Islamic Encyclopedia. Tehran: Great
 Islamic Encyclopedia Center. [In Persian].
 Qasimpour, M. (1390). An analytical study of the interpretations regarding the
 xxggrroooo
 Research Quarterly, No. 5, 94-69. [In Persian].
 Ragheb Esfahani, h. (1412 AH). Mofradat Alfaz al-Qur'an. Beirut: Dar al-Qalam. [In
 Arabic].
 Rahman Sataish, M. (1389). Validation and weakening. Bija: University of Quran

- and Hadith. [In Persian].
- Razi, Ibn Abi Hatim, al-Jarh and al-Tadail. Beirut: Dar Ihya al-Trath al-Arabi, 1952. [In Arabic].
- Sadr, H. (Bita). Nehaya Al-Darayeh (M. Gharbawi, researcher). Bitā: Mashar publication. [In Arabic].
- hhbbr .. (1393). Rjll Tūs nn hh Isaam wordd nncycopdd... Thhrnn Isaamcc Encyclopedia Foundation. [In Persian].
- Shahid Thani, z. (1408). Al-Ra'iyah in the science of al-Dara'iyah. Qom: Ayatullah Marashi School. [In Arabic].
- Sheikh Bahai, m. (1382). Al-Vajizah in the science of al-Daraya. Qom: Dar al-Hadith. [In Arabic].
- hh 0000). hh āmūs Al-Rjj... oo mIIIsaam Puboooooooo[In Arbb]]].
- oobhnn J. (1436). nnn rrrssssnnhh seeenee of ll -Rjj... oo m Al-Nashar al-Islami Publishing House. [In Arabic].
- (Bita). The principles of hadith and rulings in al-Deraya science. Beirut: Dar Ihya al-Trath al-Arabi. [In Arabic].
- Tahan, M. (1425). Tisir Mostalah al-hadith. Bija: Al-Ma'arif School of Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Turaihi, F. (1375). Bahrain Assembly. Tehran: Mortazavi. [In Arabic].
- Tūs .. (7777). Thdhbbll -ahkam. Tehran: Darul Kitab al-Islami (Islamic Books). [In Arabic].
- (1409). Ekhtiaro Ma'rafater al-Rejall (H. Mostafavi, researcher). Mashhad: University of Mashhad. [In Arabic].
- (1415). Rjj Tūs -Nashar al-Islami Publishing House. [In Arabic].
- (1417). Al-Fihrist (J. Qayyumi, researcher). Qom: Al-Nashar al-Islami Publishing House. [In Arabic].
- (1417). Al-Uddah al-Usul Qom: Setare. [In Arabic].
- Zabeidi, M. (1414). Taj al-Arus Men Javaher al-Qamoos. Beirut: Dar al-Fekr. [In Arabic].

Recognizing the meanings of the words "mukhalliṭ", "mukhtaliṭ", "takhlīṭ" and other derivatives of the root "khalat" in Shia

Mujtaba Muslehi

PhD student, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran (responsible author); mojtaba.moslehi.lar44@gmail.com

Ali Akbar Kalantari

Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran; aak1341@gmail.com

Received: 07/04/2021

Accepted: 10/07/2022

Introduction

In this study, we aim to introduce and identify people in the chain of asanid hadiths, which express their modification or revision. Knowing the correct and precise signified of these phrases and terms will help you to know the characteristics and conditions of the transmitters. Although some words and expressions have a clear meaning (such as liar, etc.), but some words and expressions of the ancients do not have a clear meaning and need to be explained. One of these terms is the word "mukhalliṭ" it is a derivative of the root "khalat" and etc. Recent Shia scholars and chroniclers have expressed different opinions in the definitions of these words, and there is even a difference between them in the meaning of these words on "Jarḥ", "Qadh" and "Dham". Therefore, it is appropriate to recognize the exact meanings of these terms.

Materials and Methods

The present research is based on the descriptive-analytical method and based on library sources to examine and recognize the meanings of the terms "mukhalliṭ" and its other derivatives (mukhalliṭ tkkl ṭ, khalat) in early Rijāl books. The sources used are: 1) al-Rijāl I Al-Gāāā iirī, 2) al-Rijāl II al-Fihrist Sheikh Ṭībī, 3) al-Rijāl III al-Najsshī, 4) al-Rijāl IV al-Fihrist Sheikh Ṭībī, 5) al-Rijāl V al-Fihrist Sheikh Ṭībī. The results of this study show that the meanings of these terms in early Rijāl books were different from each other. Therefore, paying attention to the lexical meanings, their exact definitions were analyzed.

Results and findings

The results of the research were that: the word "mukhalliṭ" is used only in the description of transmitters of hadiths and it means someone who narrates both valid and correct traditions as well as negative and unacceptable traditions. The word " mukhalliṭ " is sometimes used to describe hadith books, in which case it is an allusion to the inadmissibility of the contents of that book; Sometimes it is also used to describe transmitters, in one case (about Jabir ibn Yazid Ju'fi) it means having a bad memory, and in other cases it means the doubts of the early scholars in validating or weakening teeee trsss mitter""kkll īṭ" is also used in most cases in the description of hadith books or hadiths of transmitters and it means corrupt, that is corrupt due to exaggeration. Of course, sometimes it is used in the description of transmitters, which in this case also means corruption in belief and opinion, or corruption in terms of his traditions. But the past participle or present participle of the root "khalaf" is also used in three meanings, which are: a- changing the opinion of a person of the Shiite religion, b- mixing the traditions of two hadith books or the Isnads of one book, c- socializing and sharing with others. According to these findings, it should be added that the definitions provided by late shia chroniclers face two shortcomings in defining the term "mukhalliṭ" and its other derivatives. One is that they have not distinguished between these words, and the other is that they have not paid much attention to the different lexical meanings of these words.

Conclusion

The words "mukhalliṭ", "mukhalliṭ" "tkll īṭ" and "khalaf", which the writers of the early Shia religious books used in the description of some hadith transmitters - contrary to the opinion of some recent shia chroniclers - do not have the same meaning; Rather, each of these, depending on their literal meanings, and whether they are used to describe the hadith transmitters or the hadith books of those transmitters, have a different meaning from th tt eer Teerefr aa ii t rssaarhrr uuul pyy tttt i t tee ii ffr eeee i tee maaii ggffftss dddddd ddr jgggigttttt tt iii fictt iooorw aksss ff tee trnm mitters rr trditiss or kkkk tttt areeesr iddd with thsse wr dii Rijll sources. Because it is not possible to reject all hadiths whose transmitters are described with some of these words (such as khalaf or mukhalliṭ).

Key words: aarlyRijll ooök mkklll liṭ, mukhalliṭ takll īṭ, khalaf.